

وحشت شکل می‌گیرد. بر سر مفید و مضر بودن این خط‌مشی در همان زمان بسیار بحث بود. آیا می‌توان با مشی چریکی نظام را ساقط کرد یا اینکه این روش فقط به قصد افشاجاری است. آیا می‌توانیم تا افشا کرده باشیم یا هدف مردن نیست اگرچه مرگ هر لحظه در کمین است. در میان طیف چپ، هر دو پاسخ وجود داشت. تئوری بقا، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، از شهر آغاز کنیم یا از روستا، نشان می‌داد که به مبارزه مسلحانه گاه به عنوان تئوری بقا نگاه می‌شود هم روشی ممکن و موفق (بنا بر الگوی آمریکای لاتین) در میان جریانات مذهبی هم همین‌طور: جهاد یا شهادت. جهاد به قصد سرنگونی یا شهادت برای افشاجاری و شهادت دادن بر باطلی.

شریعتی، در سال‌های ۴۸-۴۷ پایش به حسینیته باز می‌شود. یعنی چند سال پس از شکل‌گیری گروه‌های چریکی و تقریباً هم زمان با ماجرای سیاهکل. همدل با همه آنهایی که معتقدند مبارزات قانونمدار به بن‌بست رسیده و در عین حال، منتقد مبارزه مسلحانه. چرا که او روش دیگری را پیش می‌گیرد. به جای پیوستن به این نوع مبارزات، حسینیته ارشاد را انتخاب می‌کند و پروژه رفم دینی را. اتفاقاً در نقد عمل چریکی با رویکردی لوکزامبورگی معتقد است انقلاب باید با پا راه برود نه با سر و مبارزه مسلحانه چریکی نوعی راه رفتن با سر است و چریک در راه آرمان قهرمانی می‌کند اما راهی را باز نمی‌کند.

اما خروجی اندیشه دکتر با بازسازی حماسه عاشورا مبارزه چریکی است؟

در بازسازی حماسه عاشورا دو نظریه پیش می‌آید. نظریه صالحی نجف آبادی که معتقد بود حرکت امام حسین (ع) به سمت کربلا نه برای شهادت که برای کسب قدرت سیاسی بوده است و شریعتی که می‌گفت که خروج امام حسین (ع) از مکه و نیمه تمام گذاشتن حج نه به قصد پیروزی بلکه به قصد شهادت و رسوا کردن و افشای یک انحراف بزرگ بوده است. اومعتقد است در عصر نتوانستن، انسان از بایستن معاف نمی‌شود و شهادت به عبارتی می‌شود یک نوع روش آگاهی بخش. مرگ ضمانتی می‌شود برای حیات. شهادت، می‌شود انتخاب آگاهانه مردن و نه یک اتفاق. نرفته‌ای سرنگون کنی و اتفاقاً کشته شدی. می‌دانی که می‌میری اما به قصد اینکه تضمین کنی حقیقتی را. شهادت، انتخاب مرگی آگاهانه است برای افشاجاری، برای آگاه سازی، آگاهی بخشی و نه تاکتیک کسب قدرت. چرا که اساساً او از یک سو، معتقد است آگاهی پیش شرط هر انقلابی است و دوماً بر عهده مردم است و به نیابت از آنها نمی‌شود انقلاب کرد. شهادت در نتیجه ادامه کار آگاهی بخش تلقی می‌شود. این است که امام حسین (ع) و زینب (س) را با هم می‌خواهد و تفسیر می‌کند. از همین رو است که میان جهاد و شهادت تفکیک قایل می‌شود. شریعتی معتقد بود پیروزی قبل از آگاهی فاجعه است و با همین رهیافت در عصر نتوانستن‌ها اقدام عاشورایی امام حسین (ع) را عملی به منظور آگاهی بخشی به توده‌ها و رسوایی نظام طاغوت می‌داند و نه تاکتیک کسب قدرت. شکی نیست که تفاوت این نگاه با نگاه چریکی در زمانه شریعتی توسط مخاطب برانگیخته دیده نشد.

صحبت از اقدام عاشورایی کردید آیا می‌توان از موضع نظام عمل عاشورایی کرد؟

باز به شریعتی مراجعه کنیم. تفاوت نظام و نهضت در نگاه شریعتی واضح است. اقدام حسینی، اقدام عاشورایی، خصلت یک نهضت است: حرکتی از پایین، مبتنی بر مردم، انتقادی و اعتراضی و از همه مهم‌تر، متکی بر انتخاب. امام حسین (ع) است که در ظاهر عاشورا به مخاطبانش امکان انتخاب می‌دهد: می‌توانید بمانید، می‌توانید بروید. آیا یک نظام می‌تواند متولی یک نهضت شود. در نقد تشیع صفوی، شریعتی به این پارادوکس اشاره می‌کند. در نظام اجبار است و تبعیت و اقدامی از بالا. اما هنگامی که یک نظام متولی اقدام عاشورایی می‌شود بحث انتخاب معنا ندارد، اختیاری در کار نیست، تبعیت است.

در اندیشه شریعتی، اندیشه عاشورایی از موضع نهضت معنا می‌شود نه نظام. شریعتی تئورسین نهضت است. تفسیر او و اساساً پروژه او قدرتمند ساختن انسان است در برابر سه‌گانه زر، زور و تزویر. پروژه‌ای از پایین و معطوف به مردم و نه معطوف به قدرت.

برای آنکه اندیشه‌ای از حالت ذهنیت خارج شود و به مرحله عینیت راه یابد، نیازمند نهادهای واسطه است، آیا از اندیشه ضد قدرت و ضد نهاد شریعتی آثار شی بیرون نمی‌آید؟

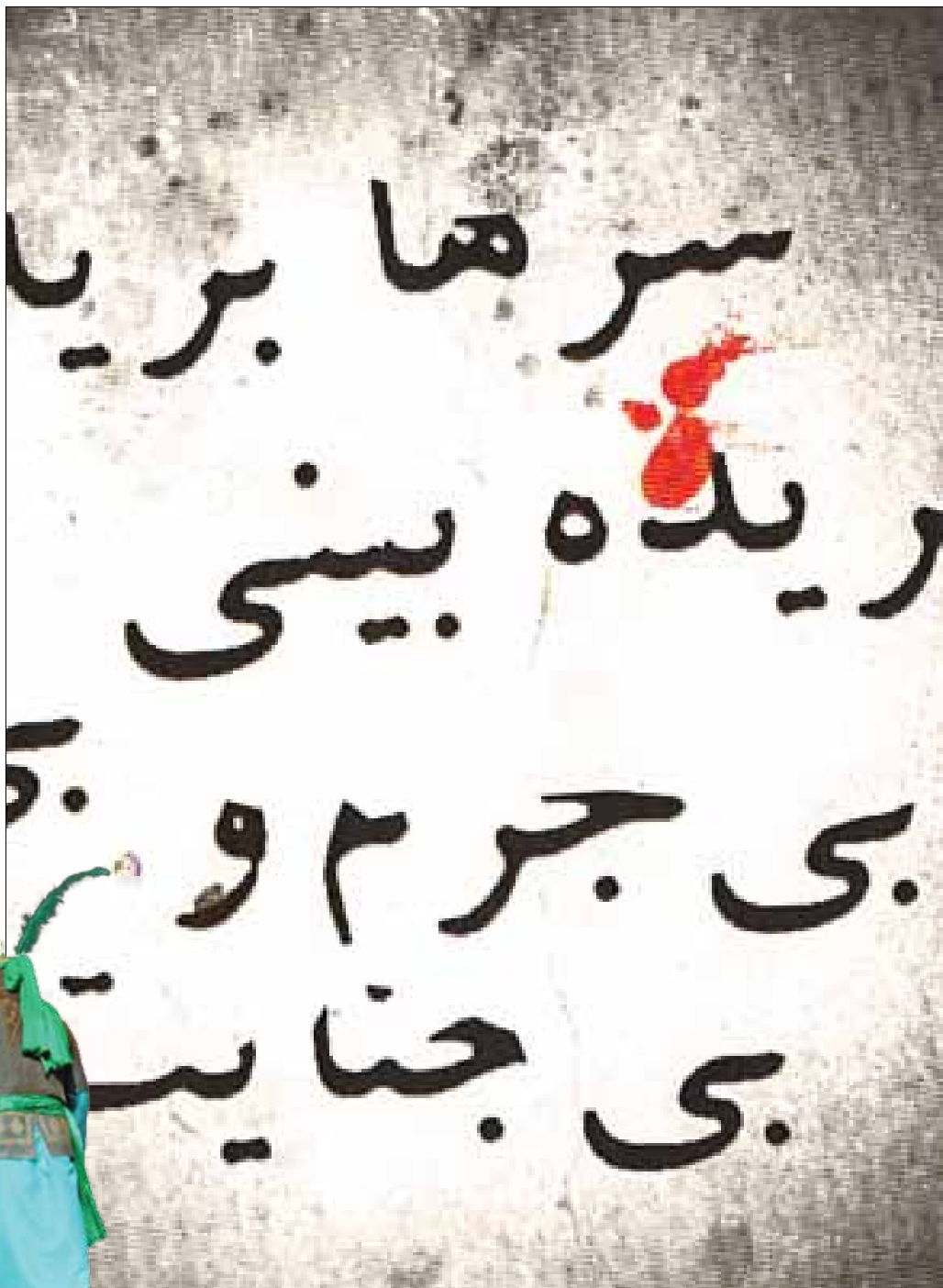
اندیشه شریعتی به هیچ‌وجه ضد نهاد نیست، ضد قدرت است. یا بهتر است بگوییم متکثر کردن کانون‌های قدرت. نقد قدرت متمرکز است. این است که در کنار قدرت متمرکز از بالا به شکل‌گیری کانون‌های قدرت

در پایین توجه دارد و آن هم به قصد برقراری تعادل. اتفاقاً در کتاب چه باید کرد بر امر نهادسازی و فرهنگ‌سازی تاکید می‌کند. شریعتی با علم به این خلأ، پروژه نهادسازی را در حسینیته ارشاد آغاز کرد. اما پروژه‌اش ناتمام ماند. نهادهای واسطه در نگاه شریعتی زمانی شکل می‌گیرد که انسان جدید، مومن جدید و منتقد آگاه سر زده باشد و این نهادها را بسازد. او در این مرحله بود. مرحله طرح‌اندازی انسان جدید، مومن

تفاوت نظام و نهضت در نگاه شریعتی واضح است. اقدام حسینی، اقدام عاشورایی، خصلت یک نهضت است: حرکتی از پایین، مبتنی بر مردم، انتقادی و اعتراضی و از همه مهم‌تر، متکی بر انتخاب. امام حسین (ع) است که در ظاهر عاشورا به مخاطبانش امکان انتخاب می‌دهد: می‌توانید بمانید، می‌توانید بروید. آیا یک نظام می‌تواند متولی یک نهضت شود. در نقد تشیع صفوی، شریعتی به این پارادوکس اشاره می‌کند

جدید. فرصت نکرد به نهاد بپردازد. نهاد مربوط به مرحله بعدی بود. از اسلام انقلابی در اندیشه دکتر شریعتی یاد کردید لطفاً تفاوت‌ها و شباهت‌های این تلقی از اسلام با اندیشه انقلاب اسلامی در اندیشه شهید مطهری را بیان کنید؟

البته این نوع تقسیم‌بندی‌ها شکی نیست که تاریخ مصرف دارد اما می‌شود به روح آنها مراجعه کرد تا تفاوت‌ها روشن شود. اسلام انقلابی شریعتی مبتنی بر نقد مذهب، نقد قدرت، تصفیه منابع فرهنگی، عصیان علیه خویش تاریخی، خویش سنتی، گفت‌وگو با غیر، سیال دیدن هویت و... است و از همین رو می‌توان آن را به نهضت تشبیه کرد. یک حرکت. اما آنچه که از تعبیر «انقلاب اسلامی» فهمیده می‌شود معطوف به ساخت و ساز یک نظام است. اسلامی که شریعتی از آن نام می‌برد مبتنی بر بازسازی یک عصر طلایی در صدر اسلام نیست. دیروز را ایده آل‌یزه نمی‌کند تا فردای او توپیک را بر آن سوار کند. هیچ نوستالژی‌ای برای دیروز وجود ندارد. بر عکس دیروز را در آمیخته با سنت و چهل و انحراف و... می‌داند و آن را تصفیه شده می‌خواهد. شریعتی بازگشت به خویش‌ن را با «کدام» خویش‌ن تلافی می‌کند و همین یعنی رویکرد انتقادی به دیروز. گذشته را تماماً نمی‌پذیرد و سوال می‌کند کدام دیروز، اسلام صفوی یا اسلام علوی، اسلام شاهان و یا طاغوت‌ها و معتقد به تصفیه منابع فرهنگی و هویت تاریخی است.



طرح: سعید نجف